

نگاهی بر حکمروایی ها، دیکتاتوری ها، نظامیگری ها و

جهانگشایی های تاریخ

بخش - ۴ تهیه و پژوهش (صبح)

(پژوهش و تحقیق تاریخی با استفاده از منابع و مآخذ های مختلف و با نوآوریها و تحقیقات بیشتر، امیدوارم که این پژوهش مستند تاریخی بتواند به عواقب ناگوار جنگها و جنگ افروزیها آگاهی سودمندی را به انسانهای خسته از جنگ در کشور دردمند و ویرانه ما بدهد)

کش و گیرهای هخامنشیان



قلمرو هخامنشیان در دوران اوج قدرت

هخامنشیان (۵۵۰-۳۳۰ قبل از میلاد) نام دودمانی پادشاهی در باختر زمین پیش از اسلام است. پادشاهان این دودمان از پارسیان بودند و تبار خود را به «هخامنش» می رساندند که سرکرده طایفه پاسارگاد بوده است. هخامنشیان نخست پادشاهان بومی باختر و سپس انشان بودند ولی با شکستی که کوروش بر ایشتویگو واپسین پادشاه ماد وارد ساخت و سپس فتح لیدیه و بابل پادشاهی هخامنشیان تبدیل به شاهنشاهی بزرگی شد. از این رو کوروش را بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی میدانند.

کشور و سرزمین: هخامنشیان مردمانی از نژاد آریایی بودند که مشخص نیست از چه زمانی به باختر زمین آمده بودند. آنان از قوم آریایی یا پارسواش بودند که در کتیبه های آشوری از سده نهم پیش از میلاد مسیح نام آنان آمده است. آنان همزمان با مادها به منطقه سرزیر شدند و پیرامون دریاچه ارومیه ساکن گردیدند.

برای نخستین بار در سالنامه های آشوری سلمانسر سوم در سال ۸۳۴ ق. م، نام کشور «پارسوا» در جنوب و جنوب غربی دریاچه ارومیه برده شده است. بعضی از محققین مانند راولین سن عقیده دارند که مردم پارسواش همان پارسی ها بوده اند. تصور می شود اقوام پارسی پیش از این که از میان دوره های جبال زاگرس به طرف جنوب و جنوب شرقی بروند، در این ناحیه توقف کوتاهی نمودند و در حدود ۷۰۰ سال پیش از میلاد در ناحیه پارسوماش، روی دامنه های کوه های در جنوب شرقی شوش در ناحیه ای که جزو کشور ایلام بود، مستقر گردیدند. از کتیبه های آشوری چنین استنباط می شود که در زمان شلم نصر (۷۲۱-۷۱۳ ق. م) تا زمان سلطنت آسارهادون (۶۶۳ ق. م)، پادشاهان یا امراء پارسوا، تابع آشور بوده اند. پس از آن در زمان فرورتیش (۶۵۵-۶۳۲ ق. م) پادشاه ماد به پارس استیلا یافت و این دولت را تابع دولت ماد نمود.

مردم و طوایف: هرودوت می گوید: پارسی ها به شش طایفه شهری و ده نشین و چهار طایفه چادر نشین تقسیم شده اند.

شش طایفه اول عبارتند از: پاسارگادیان، رفیان، ماسپیان، پانتالیان، دژوسیان و گرمانیان.

چهار طایفه دومی عبارت‌اند از: دایبها، مردها، دروپیک‌ها و ساگارتی‌ها. از طوایف مذکور سه طایفه اول بر طوایف دیگر، برتری داشته‌اند و دیگران تابع آنها بوده‌اند. پارس‌ها هم‌زمان با مادها به نواحی غربی سرزیر شدند و پیرامون دریاچه ارومیه ساکن گردیدند. برای نخستین بار در سالنامه‌های آشوری سلمانسر سوم در سال ۸۳۴ ق. م، نام کشور (پارسوا) در جنوب و جنوب غربی دریاچه ارومیه برده شده است. بعضی از محققین مانند راولین سن عقیده دارند که مردم پارسوا همان پارسی‌ها بوده‌اند. طوایف پارسی پیش از این که از میان دوره‌های جبال زاگرس به طرف جنوب و جنوب شرقی بروند، در ناحیه پارسوا توقف نمودند و در حدود سال ۷۰۰ پیش از میلاد در ناحیه پارسوماش، روی دامنه‌های کوه‌های در جنوب شرقی شوش در ناحیه‌ای که جزو کشور ایلام بود، مستقر گردیدند. مطابق منابع یونانی، در سرزمین کمندان‌دازان ساگارتی (زاکروتی، ساگرتی) مادی‌های ساگارتی می زیسته‌اند که شکل بابلی - یونانی شده نام خود یعنی زاگروس (زاکروتی، ساگرتی) داده‌اند. نام همین طوایف است که در اتحاد طوایف پارس نیز موجود است و خط پیوند خونی طوایف ماد و پارس از منشا همین طایفه ساگارتی‌ها (زاکروتی، ساگرتی) است، این طوایف قبل از حرکت به سوی جنوب دورانی طولانی را در مناطق ماد می زیستند و بعدها با ضعف دولت ایلام، نفوذ طوایف پارس به نواحی مرکزی گسترش یافت و رو به جنوب رفته‌اند.

طبق نوشته‌های هرودوت، هخامنشیان از طایفه پاسارگادیان بوده‌اند که در پارس اقامت داشته‌اند و سر سلسله آنها هخامنش بوده‌است. پس از انقراض دولت ایلامیان به دست آشور بنی پال، چون مملکت ایلام ناتوان شده بود پارسی‌ها از اختلافات آشوری‌ها و مادی‌ها استفاده کرده و انزان یا انشان را تصرف کردند. این واقعه تاریخی در زمان پیش پش دوم روی داده‌است. با توجه به بیانیه‌های کوروش در بابل، می بینیم او نسب خود را به پیش پش دوم، می‌رساند و او را شاه انزان می‌خواند. پس از مرگ پیش پش، کشورش میان دو پسرش «آریارومنه» پادشاه کشور پارس و کوروش که بعداً عنوان پادشاه پارسوماش، به او داده شد، تقسیم گردید. چون در آن زمان کشور ماد در اوج ترقی بود و ههوخستره در آن حکومت می کرد، دو کشور کوچک جدید، ناچار زیر اطاعت فاتح نینوا بودند. کمبوجیه فرزند کوروش اول، دو کشور نامبرده را تحت حکومت واحدی در آورد و پایتخت خود را از انزان به پاسارگاد منتقل کرد.

شاهنشاهان هخامنشی: مهم‌ترین سنگ‌نوشته هخامنشی از نظر تاریخی و نیز بلندترین آنها، سنگ‌نوشته بیستون بر دیواره کوه بیستون است. سنگ‌نوشته بیستون بسیاری از رویدادها و کارهای داریوش اول را در نخستین سال‌های حکمرانی اش که مشکل‌ترین سال‌ها حکومت وی نیز بود، به طور دقیق روایت می کند. این سنگ‌نوشته عناصر تاریخی کافی برای بازسازی تاریخ هخامنشیان را داراست.

به واقع با وجود فراوانی منابع میان‌رودانی، مصری، یونانی و لاتین نمی‌توان با تکیه بر آنها نسب‌شناسی کاملی از خاندان هخامنشی از هخامنش تا داریوش را به دست آورد. برای این منظور متن سنگ‌نوشته بیستون فرصت مناسبی را در اختیار مورخین قرار می‌دهد که در آن شاه شاهان نوشته بلند خود را با تأیید مجدد رابطه اش با خاندان شاهنشاهی پارسیان آغاز می‌کند و به تدریج اخلاف خود را نام می‌برد: ویشتاسپ، آرشام، آریارمنه، پیش و هخامنش. این تبارشناسی به دلایل مختلف مدت‌های طولانی مورد ایراد قرار گرفته بود. زیرا در این فهرست نام دو نفر از شاهان هخامنشی که پیش از داریوش حکومت می‌کردند یعنی کوروش و کمبوجیه اول به چشم نمی‌خورد.

همین مسأله موجب شده‌است که مفسران سنگ‌نوشته نسبت به محتوای سنگ‌نوشته داریوش با شک و تردید نگاه کنند و او را غاصب پادشاهی هخامنشیان بدانند که با نوشتن این سنگ‌نوشته سعی داشته‌است برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خود از نگاه آیندگان، شجرنامه خود را دست کاری کند.

موافق نوشته‌های هرودوت، لوحه نبونید پادشاه بابل، بیانیه کوروش (استوانه کوروش)، کتیبه بیستون داریوش اول، و کتیبه‌های اردشیر دوم و اردشیر سوم هخامنشی،

ترتیب شاهان این سلسله تا داریوش اول چنین بوده‌است: (لازم به ذکر است درستی این جدول از هخامنش تا کوروش بزرگ مورد تردید است).

هخامنش

۱ چیش پیش اول

۲ کمبوجیه اول

۳ کوروش اول

۴ چیش پیش دوم

شاخه اصلی:

۵ کوروش بزرگ (دوم)

۶ کمبوجیه دوم (فاتح مصر)

۷ کوروش سوم

۸ کمبوجیه سوم

شاخه فرعی

آریا رومنه

ارشام

ویشتاسب

۹ داریوش (اول)

با تحلیل کلی تمامی منابع می‌توان به این شکل نتیجه گرفت. در ربع نخست سده ششم ق.م چیش پیش پسر هخامنش حکمرانی پارس را به پسر بزرگترش آریارامنه اعطا کرد، در حالی که پسر کوچکترش، کوروش اول به حکمرانی انشان منصوب شد. پس از مرگ آریارامنه، پسر وی ارشام جایگزین وی شد ولی پس از کوروش اول پسرش کمبوجیه اول و پس از او نیز پسر وی کوروش دوم جانشین او شد. این رویدادها در اواسط سده ششم پیش از میلاد به وقوع پیوست. در این دوران، کوروش توانست مادها را به تبعیت خود در آورد و به افتخار و ثروت دست یابد. مدتی بعد کوروش بخش‌های بزرگی از مناطق خاورمیانه را به تصرف خود در آورد. بعد از او نیز کمبوجیه راه فتوحات پدرش را ادامه داد و بر گستره شاهنشاهی هخامنشی افزود.

کمبوجیه در بازگشت از مصر فوت کرد. برخی دلیل مرگ وی را بیماری و برخی دیگر توطئه اطرافیان می‌دانند. اما مسلم است که وی در مسیر بازگشت از مصر مرده‌است، ولی دلیل آن تا کنون مکتوم باقی مانده است.

پس از مرگ کمبوجیه تاج سلطنتی به داریوش از شاخه فرعی هخامنشی می‌رسد. آنچه به نظر واقعی می‌رسد، این است که داریوش در زمان حیات پدر و پدر بزرگش (ارشام پدر بزرگش یا پسرش ویشتاسب پدر داریوش)، و با موافقت آنها، حکومت را به دست گرفت. چرا که در زمان ساخت کاخ داریوش در شوش در اوایل حکمرانی وی، بر اساس اطلاعات الواح مکتشفه از پی بناها، این دو زنده بودند.

کوروش بزرگ

کمبوجیه

بردیای دروغین گوماته مغ

داریوش بزرگ

خشایارشا (خشایارشا)

اردشیر یکم (اردشیر دراز دست)

خشایارشای دوم

سغدیانوس

داریوش دوم

اردشیر دوم

اردشیر سوم

داریوش سوم

اردشیر چهارم (ارسس)

پادشاهی کوروش

هرودوت و کتزیاس، افسانه‌های عجیبی درباره تولد و تربیت کوروش (۵۹۹-۵۳۹ ق. م) روایت کرده اند. اما آنچه از لحاظ تاریخی قابل قبول است این است که کوروش پسر حکمران انشان، کمبوجیه دوم و مادر او ماندانا دختر ایشتویگو پادشاه ماد می‌باشد. در سال ۵۵۳ ق.م. کوروش، همه پارسها را بر علیه ماد برانگیخت. در جنگ بین لشکریان کوروش و ماد، عده‌ای از سپاهیان ماد به کوروش پیوستند و در نتیجه سپاه ماد شکست خورد. پس از شکست مادها، کوروش در پاسارگاد شاهنشاهی اش را پایه گذاری کرد، سلطنت او از ۵۵۹-۵۳۹ ق.م. است.

کوروش که سلطنت ماد را به دست آورد و بعضی از ایالات را به وسیله نیروی نظامی مطیع خود ساخت، همان سیاست کشورگشایی را که هووخستره آغاز نموده بود ادامه داد.

کوروش دارای دو هدف مهم بود: در غرب تصرف آسیای صغیر و ساحل بحر الروم، از سوی شرق، تأمین امنیت.

در سال ۵۳۸ پ.م. کوروش، بابل را شکست داد و آن سرزمین را تصرف کرد و برای نخستین بار در تاریخ جهان فرمان داد که هرکس در باورهای دینی خود و اجرای مراسم مذهبی خویش آزاد است، و بدین سان کورش بزرگ اصل سازگاری بین ادیان و باورها را پایه گذاری کرد و منشور حقوق بشر را بنیان نهاد. کورش به یهودیان اسیر در بابل، امکان داد به سرزمین یهودیه باز گردند.

گسترش کشور و سرزمین: در جنگی که بین کوروش و کرزوس پادشاه لیدییه درگرفت، کوروش در «کاپادوکیه» به کرزوس پیشنهاد کرد که مطیع پارس شود، کرزوس این پیشنهاد را قبول نکرد و جنگ بین طرفین آغاز گردید. در اولین برخورد، فتح با کرزوس بود، بالاخره در جنگ شدیدی که در محل «پتریوم» پایتخت هیتها اتفاق افتاد، کرزوس به سمت سارد فرار کرد و در آنجا متحصن شد، کوروش شهر را محاصره کرد و کرزوس را دستگیر کرد، لیدییه تسخیر شد، کرزوس از این پس مشاور ارشد هخامنشیان شد، پس از تسخیر لیدی کوروش متوجه شهرهای یونانی شد و از آنها نیز، تسلیم به قید و شرط خواست که یونانیان رد کردند. در نتیجه شهرهای یونانی یکی پس از دیگری تسخیر شدند، رفتار کوروش با شکست خوردگان در مردم آسیای صغیر اثر گذاشت. کوروش فتح آسیای صغیر را به پایان رساند و سپس متوجه سرحدات شرقی شد، زرنگ و رخج مرو و بلخ یکی پس از دیگری در زمره ایالات جدید درآمدند. کوروش از جیحون عبور کرد و به سیحون که سرحد شمال شرقی کشور تشکیل می‌داد، رسید و در آنجا شهرهایی مستحکم، به منظور دفاع از حملات قبایل آسیای مرکزی بنا کرد.

کوروش در بازگشت از سرحدات شرقی، عملیاتی در طول سرحدات غربی انجام داد. ضعف بابل، به واسطه بی کفایتی نبونید، سلطان بابل و فشارهای مالیاتی، کوروش را متوجه بابل کرد، بابل بدون دفاع سقوط کرد و پادشاه آن دستگیر شد. کوروش در همان نخستین سال سلطنت خود در بابل، فرمانی مبنی بر آزادی یهودیان از اسارت و بازگشت به وطن و تجدید بنای معبد خود در بیت المقدس انتشار داد، او سایر بردگان را هم آزاد کرد، و به نوعی برده داری را از میان برداشت.

نام سرزمینهای تابع، در کتیبه ای متعلق به مقبره داریوش که در نقش رستم می‌باشد، به تفصیل این گونه آمده است: ماد، خووج (پرتوه) پارت، (هریوا) هرات، (باختر، سغد، خوارزم، زرنگ، آراخوزیا) رخج، (تته‌گوش) پنجاب، گنداره (گندهارا) (کابل، پیشاور)، (هندوش) سند، (سکاهوم ورکه) سکاهای ماورای جیحون، (سگاتیگره خود) سکاهای تیز خود، ماورای سیحون، (بابل، آشور، عربستان، مودرایه) مصر، (ارمینه) ارمن، (کته پتوک) کاپادوکیه، بخش شرقی آسیای صغیر، (سپرد) سارد، لیدییه در مغرب آسیای صغیر، (یئونه) ایونیا، یونانیان آسیای صغیر، (سکایه تردریا) سکاهای آن سوی دریا: کریمه، دانوب، (سکودر) مقدونیه، (یئونه تکبرا) یونانیان سپردار: تراکیه، تراس، (پوتیه) سومالی، (کوشیا) کوش، حبشه، (مکیه) طرابلس غرب، برقه، (کرخا) کارتاز، قرطاجنه یا کاریه در آسیای صغیر.

مرگ کوروش: در اثر شورش ماساژت‌ها که یک قوم جنگجو و نیمه‌صحراگرد و تیره‌ای از سکاهای آن سوی رودخانه سیردریا بودند، مرزهای شمال شرقی شاهنشاهی مورد تهدید قرار گرفت. کوروش،

کمبوجیه را به عنوان شاه بابل انتخاب کرد و به جنگ رفت و در آغاز موفقیت‌هایی بدست آورد. تاریخ نویسان یونانی در داستان‌های خود مدعی شده‌اند که ملکه ماسازت‌ها، تهمربیش ورا به داخل سرزمین خود کشاند و کوروش در نبرد سختی، شکست خورد و زخم برداشت و بعد از سه روز درگذشت و این که پیکر وی را به پاسارگاد آوردند و به خاک سپردند. پس از مرگ کوروش، فرزند ارشد او کمبوجیه به شاهنشاهی رسید.

پادشاهی کمبوجیه: کمبوجیه، هنگامی که قصد لشکرکشی به سوی مصر را داشت، از ترس توطئه دستور قتل برادرش بردیا را صادر کرد. در راه بازگشت کمبوجیه از مصر، یکی از موبدان دربار به نام گئومات مغ، که شباهت به بردیا داشت، خود را به جای بردیا قرار داده و پادشاه خواند.

کمبوجیه با شنیدن این خبر در هنگام بازگشت، یک شب و به هنگام باده نوشی خود را با خنجر زخمی کرد که بر اثر همین زخم نیز درگذشت (۵۲۱ پ. م.). کمبوجیه در بازگشت از مصر فوت کرد. ولی برخی دلیل مرگ وی را بیماری و برخی دیگر توطئه اطرافیان می‌دانند اما مسلم است که وی در مسیر بازگشت از مصر مرده‌است ولی دلیل آن تا کنون مکتوم باقی مانده‌است. پس از مرگ کمبوجیه کسی وارث پادشاهی هخامنشیان نبود.

کوروش، در بستر مرگ، بردیا را به فرماندهی مناطق شرقی گماشت. کمبوجیه دوم، پیش از رفتن به مصر، از آنجا که از احتمال شورش برادرش می‌ترسید دستور کشتن بردیا را داد. مردم از کشته شدن او خیر نداشتند و در سال ۵۲۲ پ. م. شخصی به نام گوماته مغ خود را به دروغ بردیا نامید و اعلام شاه بودن کرد.

چون مردم بردیا را دوست داشتند و به سلطنت او راضی بودند و از طرفی هیچ کس از راز قتل بردیا مطلع نبود، دل از سلطنت کمبوجیه برداشتند و سلطنت بردیا (گئوماتا) را با جان و دل پذیره شدند و این همان اخباری بود که در سوریه به گوش کمبوجیه رسید و سبب خودکشی او شد.

در متون تاریخی از وی به عنوان بردیای دروغین یاد شده‌است. داریوش شاه که از سوی کوروش بزرگ به فرمانداری مصر برگزیده شده بود پس از دریافتن ماجرا پایتخت شاهنشاهی می‌آید و بردیای دروغین را از پای درآورده به تخت می‌نشیند. کارهای گوماته مغ سبب سوء ظن درباریان هخامنشی شد که در رأس آنان داریوش پسر ویشتاسپ هخامنشی بود. هفت تن از بزرگان که داریوش بزرگ نیز در شمار آنان بود توسط یکی از زنان حرمسرای گئوماتا که دختر یکی از هفت سردار بزرگ بود و موفق به دیدن گوشه‌های بریده او شده بود پرده از کارش برکشیدند و روزی به قصر شاهی رفتند و نقاب از چهره اش برگرفتند و با این خیانت بزرگ او و برادرش و محارم او که به دربار راه یافته بودند نابود کردند و هم در آنروز عده زیادی از مغان را به قتل رساندند و به سلطنت هفت ماهه او خاتمه بخشید. پادشاهی داریوش شاه

داریوش کبیر (داریوش اول، داریوش بزرگ) (۴۸۶-۵۴۹ ق. م.) سومین پادشاه هخامنشی (سلطنت از ۵۲۱ تا ۴۸۶ ق. م.). فرزند ویشتاسپ (گشتاسپ) بود. ویشتاسپ فرزند ارشام و ارشام پسر آریارنا بود.

ویشتاسپ پدر او در زمان کوروش ساتراپ والی بود. داریوش در آغاز پادشاهی با مشکلات بسیاری روبرو شد. غیبت کمبوجیه چهار سال طول کشیده بود. گئومات مغ هفت ماه خود را به عنوان بردیا برادر کمبوجیه بر تخت مستقر ساخته و بی‌نظمی و هرج و مرج را در کشور توسعه داده بود. در نقاط دیگر کشور هم کسان دیگر بدعوی اینکه از دودمان شاهان پیشین هستند لوای استقلال برافراشته بودند. شرحی که از زبان داریوش در کتیبه بیستون از این وقایع آمده جالب است و سرانجام همه بکام او پایان یافت. داریوش این پیروزی‌ها را در همه جا نتیجه لطف اهورامزدا میدانند، می‌گوید: « هرچه کردم بهرگونه، به اراده اهورامزدا بود. از زمانیکه شاه شدم، نوزده جنگ کردم. به اراده اهورامزدا لشکرشان را درهم شکستم و ۹ شاه را گرفتم... ممالکی که شوریدند دروغ آنها را شوراند. زیرا به مردم دروغ گفتند. پس از آن اهورامزدا این کسان را بدست من داد و با آنها چنانکه میخواستم رفتار کردم. ای آنکه

پس از این شاه خواهی بود با تمام قوا از دروغ بپرهیز. اگر فکر کنی: چه کنم تا مملکت من سالم بماند، دروغگو را نابود کن...».

طبیعی بنام دموک دس که در دستگاه اری‌تس بود و به اسارت بزدان داریوش افتاده بود، هنگامی که زخم پستان آتوسا دختر کورش و زن داریوش را درمان می‌کرد او را واداشت که داریوش را به لشکرکشی بسرزمین یونان ترغیب کند. باید خاطرنشان ساخت که این طبیب، یونانی بود و داریوش او را از بازگشت بوطن محروم کرده بود.

دموک دس بملکه گفته بود که خود او را به‌عنوان راهنمای فتح یونان به داریوش معرفی کند و بگوید که شاه با داشتن چنین راهنمایی خوبی می‌تواند بر یونان چیره شود. این طبیب یونانی خود را به‌مراه هیأتی به روم و یونان رساند و در آنجا بخلاف میل داریوش، در شهر کرتن که میهن اصلی او بود ماند و دیگر بازنگشت و هیأت که برای آشنا شدن بوضع یونان و فراهم کردن زمینه تسخیر آن دیار رفته بود بی‌نتیجه به میهن بازگشت.

داریوش پس از فرونشاندن شورشهای داخلی و سرکوبی یاغیان، تشکیلات کشوری و اداری منظمی بوجود آورد که براساس آن تمام کشورها و ایالات تابع شاهنشاهی او بتوانند با یکدیگر و با مرکز شاهنشاهی مربوط و از نظر سازمان اداری هماهنگ باشند.

لشکرکشی داریوش به اروپا: در ازمنه مختلف تاریخی قبایل آریایی سکاها در نقاط مختلف سرزمین وسیعی که از ترکستان روس تا کناره دانوب، در مرکز اروپا امتداد داشت مسکن داشتند. بطور کلی از نظر تمدن در مرحله پایینی بوده‌اند. هرودت در شرح حمله داریوش به سکائیه نوشته‌است که سکاها از جنگ با او احتراز کردند و بداخل سرزمین خود عقب نشستند و چون بیابان وسیع در پیش پای آنها بود، آنقدر داریوش را بدنبال خود کشیدند که او از ترس قحطی آذوقه تصمیم گرفت برگردد. اما با اینکه در این حمله پیروزی شاهانه‌ای بدست نیاورد سکاها را برای همیشه از حمله و ایجاد زحمت برای مردم شمال این آب و خاک منصرف ساخت.

تسخیر هند: داریوش متوجه پنجاب و سند شد. در سال ۵۱۲ ق. م. لشکریان از رود سند گذشتند و قسمتی از سرزمین هند را گرفتند داریوش فرمان داد تا کشتی‌هایی بسازند و از طریق دریای عمان به پنجاب و سند بروند. این دو نقطه زرخیز و پرثروت برای آنروز بسیار مهم بود. این چیرگی در تاریخ هند مبدأ دوران تازه‌ای گردید و سرنوشت هند را دگرگون ساخت. داریوش ولیعهد خود را برگزید و هنگامی که آخرین تدارکات خود را برای جنگ مصر و یونان میدید پس از ۳۶ سال پادشاهی درگذشت. این واقعه در سال ۴۸۶ ق. م. بوده‌است. در زمان او حدود متصرفات شاهنشاهی از یک سو به چین و از سوی دیگر به قلب اروپا و افریقا میرسید.

وضع اجتماعی و اقتصادی در دوره هخامنشی: کورش در دوران زمامداری خود، از سیاست اقتصادی و اجتماعی عاقلانه‌ای که کمابیش مبتنی بر مصالح ملل تابعه بود، پیروی می‌کرد. از این جمله او که می‌گوید: «رفتار پادشاه با رفتار شیان تفاوت ندارد، چنانکه شیان نمی‌تواند از گله اش بیش از آنچه به آنها خدمت می‌کند، بردارد. همچنان پادشاه از شهرها و مردم همانقدر می‌تواند استفاده کند که آنها را خوشبخت می‌دارد.» و نیز از رفتار و سیاست عمومی او، بخوبی پیداست که وی تحکیم و تثبیت قدرت خود را در تأمین سعادت مردم می‌دانست و کمتر در مقام زراندوزی و تحمیل مالیات برملل تابع خود بود. او در دوران کشورگشایی نه تنها از قتل و کشتارهای فجیع خودداری کرد بلکه به معتقدات مردم احترام گذاشت و آنچه را که از ملل مغلوب ربوده بودند، پس داد «موافق تورات، پنجهزار و چهار صد ظرف طلا و نقره را به بنی اسرائیل رد می‌کند، معابد ملل مغلوبه را میسازد و می‌آراید.» و به قول گزنفون، رفتار او طوری بوده که «همه می‌خواستند جز اراده او چیزی بر آنها حکومت نکند.»

کمبروجیه با آنکه از کیاست کورش نصیبی نداشت و از سیاست آزاده نشانه وی پیروی نمی‌کرد، در دوران قدرت خود به اخذ مالیات از ملل مغلوب مبادرت نکرد بلکه مانند کورش کبیر به اخذ هدایایی چند قانع بود، ولی این سیاست از آغاز حکومت داریوش تغییر کلی یافت و پس از سپری شدن دوران حیات

داریوش، روزبروز، بر سنگینی مالیات افزوده شد و این روش دور از حزم و خرد تا پایان حکومت هخامنشی ادامه یافت.

ریچارد ن. فرای ضمن بحث در پیرامون اوضاع اقتصادی دوران هخامنشی می‌نویسد: «باجها و مالیاتهای حکومت هخامنشی بسیار فراوان بود. چنین می‌نماید که حقوق بندر و باج بازار و عوارض دروازه و راه و مرز به گونه‌های متعدد، و باج چهارپایان و جانوران خانگی که گویا ده درصد بود، و همچنین باجهای دیگری، برقرار بود. شاه در نروز، پیشکش می‌گرفت و هرگاه سفری می‌کرد رنجی بیشتر بر مردم محل تحمیل می‌شد. بیشتر این پیشکشها و باجهای گوناگون به صورت پول و یا جنس پرداخته می‌شد. بیگاری برای ساختن و ترمیم راهها و ساختمانهای مورد استفاده عموم مردم، و مانند آنها به دست شهربانان و شاه بر مردم بفرآوانی تحمیل می‌شد.

پس چنین می‌نماید که زندگی برای مردم عادی بسیار دشوار بود. هزینه‌های عمومی محلی را، با باجهای مخصوص آن محل انجام می‌دادند، زر و سیم چون سیلی گران به صندوقهای شاه می‌ریخت. هنوز سخنی از املاک و معدنها و تأسیسات آبیاری شاه نگفته‌ایم که درآمدهای کلان داشت. بیشتر طلاهای گرد آمده به هنگام جنگ و یا همچون پیشکشی به مصرف می‌رسند.»

برافتادن شاهنشاهی هخامنشی: شناخت تمدن دوران هخامنشیان که تأثیری بنیادین بر دورانهای بعد گذارده است، برای شناخت فرهنگ گریزناپذیر می‌باشد. از نظر نام و عنوان، این درست است که شاهنشاهی بزرگ ماد دورانی طولانی پایید و سپس جای خود را به شاهنشاهی هخامنشی سپرده، ولی نکته بسیار مهم آنکه شاهنشاهی هخامنشی چیزی جزه تداوم دولت و تمدن ماد نبود. همان اقوام و همان مردم، روندی را که برگزیده بودند با پویایی و رشد بیشتر تداوم بخشیدند و در پهنه‌ای بسیار وسیع، آن را تا پایه بزرگ‌ترین شاهنشاهی شناخته شده جهان، اعتبار بخشیدند.

مدت دوام شاهنشاهی هخامنشی، ۲۲۰ سال بود. فرمانروایی آنان در قلمرو شاهنشاهی – به خصوص در اوایل عهد – موجب توسعه فلاح، تامین تجارت و حتی تشویق تحقیقات علمی و جغرافیایی نیز بوده است. مبانی اخلاقی این شاهنشاهی نیز به خصوص در عهد کسانی مانند کوروش و داریوش متضمن احترام به عقاید اقوام تابع و حمایت از ضعفا در مقابل اقویا بوده‌است، از لحاظ تاریخی جالب توجه‌است. بیانیه معروف کوروش در هنگام فتح بابل را، محققان یک نمونه از مبانی حقوق بشر در عهد باستان تلقی کرده‌اند.

هخامنشیان ۲۲۰ سال (از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۳۳۰ پیش از میلاد) بر بخش بزرگی از جهان شناخته شده آن روز از رود سند تا دانوب در اروپا و از آسیای میانه تا شمال شرقی افریقا فرمان راندند. شاهنشاهی هخامنشی به دست اسکندر مقدونی برافتاد.

نبرد اورلئان (شالون)



از قرن چهارم میلادی به بعد امپراتوری عظیم روم با چند مشکل بزرگ نظامی روبرو شد. ابتدا عدم قطعیت پیروزی در مرزهای شرقی، به دلیل قدرت امپراتوری ساسانی، دوم فشار بی امان قوای اقوام شمال اروپا، سوم وسعت بیش از اندازه امپراتوری و چهارم بروز جنگهای داخلی اما از ۴۰۰ میلادی عامل جدیدی به این عوامل اضافه شد. قدرت گرفتن هونها.

هونها که از سرزمینهای بسیار دور در شرق (شمال چین) آمده بودند اکنون آرام آرام در حال نفوذ به داخل شرق اروپا بودند. در ۴۰۶ میلادی آنها دیگر غیرقابل چشم پوشی نبوده و به دلیل قدرت جنگاوری بخش بزرگی از غرب دریای خزر، شمال دریای سیاه و بالکان امروزی را در تصرف گرفتند. اما آنها به دلیل فقدان رهبری مقتدر تا ۴۳۳ برای روم خطرناک نبودند. ورود آتیلا به صحنه تاریخ در سال ۴۳۳ ناگهان صحنه نبرد را تغییر داد. هونها اکنون با برنامه اقوام پر قدرت جنگل نشین، ژرمنی، ویزگوت، فرانک و بورگوندی را یکی پس از دیگری از صحنه مبارزات اروپای قرن پنجم حذف کردند. آتیلا ابتدا در ۴۳۶ بورگوند ها را در هم کوبید و در ۴۴۳ سراسر آلمان را گرفت. آتیلا که خود را پلای آسمانی می نامید تا آن روز هیچ شکستی نخورده بود و تنها حاضر شده بود از نابود کردن پایتخت امپراتوری روم شرقی بیزانس خودداری کند. البته مردم بیزانس ۶۰ هزار تالان طلا به او غرامت دادند و حاضر شدند خراجگذار وی باقی بمانند. در این زمان امپراتوری هونها از قفقاز تا کوههای آلپ وسعت داشت و طی ۳ دهه آتیلا قدرتی را ایجاد کرد که به تنهایی از امپراتوری دو تکه شده روم و امپراتوری ایران بزرگتر شده بود.

«روم ضعیف شده» می دانست قادر به جلوگیری از سقوط فرانسه (گل) به تنهایی نیست بنابراین از اقوام شمالی اروپا نظیر فرانکها، ویزگوتها و بورگوندی ها کمک خواست. این اقوام نیز اگرچه تا آن زمان دشمن روم بودند اما اکنون به خوبی می دانستند که سرنوشت غرب اروپا به این نبرد بستگی دارد. در ۴۵۱ میلادی آسیوس فرمانده رومی با سپاه بزرگی از نیروهای اروپایی در دشت شان (شالونیک) در شمال فرانسه در انتظار آتیلا ماند. آتیلا که از تصرف اورلئان ناامید نشد به مصاف با این نیروی بسیار عظیم رفت. نبرد بین دونیرو مدتی ادامه یافت و علی رغم کشته های بسیار زیاد از طرفین نتیجه قطعی حاصل نشد. اگرچه برنده واقعی متحدین اروپایی بودند چرا که برای اولین بار توانستند نیروهای آتیلا را متوقف کنند. آتیلا پس از دریافت این ضربه دیگر نتوانست در غرب پیشروی کند اگرچه روم غربی نیز در سال بعد غرامتی سنگین به آتیلا داد تا او به روم حمله نکند و سردار خونخوار هون نیز موقتاً از توسعه امپراتوری عظیم خود دست کشید و به تجدید قوا پرداخت.

مرگ آتیلا: آتیلا علی رغم خوی وحشی و خونخوارش فوق العاده سیاستمدار بود و در فرماندهی نظامی نیز در بین اقوام وحشی تنها با مردانی چون چنگیز و تیمور قابل قیاس است. مرگ او در ۴۵۳ به دست يك دختر به اسارت گرفته شده دنیا را از شر او نجات داد در غیر این صورت بدون شك او دوسال بعد برای گرفتن غرب و جنوب غرب اروپا اقدام می کرد. حال آنکه با مرگ وی پسران بی کفایتش (خوشبختانه) کل امپراتوری او را در يك دهه به باد دادند.

اهمیت نبرد شالون: آتیلا ظرف ۲۰ سال غرب روسیه امروزی و سرزمینهایی که امروز لهستان، مجارستان، اتریش، آلمان، شرق فرانسه، صربستان، کرواسی، اکراین، دانمارک، جمهوریهای بالتیک، رومانی و بلاروس خوانده می شود را تصرف کرد و برای اطاعت کامل اروپا تنها به یک پیروزی بزرگ دیگر در غرب نیاز داشت چرا که در شرق بیزانس (روم شرقی) قدرت او را پذیرفته بود. اگر در دشت شالون و اورلئان اتحاد بزرگ قبایل و دول اروپا شکل نگرفته بود بی شک آتیلا آبادی ای برای مردم اروپا باقی نمی گذاشت. آتیلا اگرچه از جنگجویترین سواران جنگی برخوردار بود اما ترکیب نیروهای مدافع نیز اثر مناسبی داشت. پیاده نظام رومی در کنار سواران شمالی قدرت نظامی آتیلا را خنثی کرد. ۸۰۰ سال بعد نیز شرق گرفتار فردی به نام چنگیزخان شد اما متأسفانه قادر به رخنه او و قومش نشد و صدها سال شرق در تسخیر این اقوام خطرناک باقی ماند.

سقوط روم غربی: سقوط امپراتوری روم غربی، بر هم خوردن ثبات نظامی اروپا امپراتوری روم که از قرن سوم پیش از میلاد به عنوان قدرت اول دنیای قدیم مطرح بود از قرن سوم میلادی به تدریج پس از ۶۰۰ سال قدرت خود را از دست داد و در ۳۹۵ میلادی دو قسمت شد؛ روم شرقی که تا ۱۰۵۰ سال بعد دوام آورد و روم غربی که ۸۰ سال پس از این تاریخ ناگهان فروپاشید. البته روم غربی قسمت قویتر امپراتوری بود که سال ها بزرگترین نبردها را به خود دیده بود و حتی در نبرد با دشمنان شرقی امپراتوری فرستنده بزرگ ترین واحدها بود. درباره انحطاط روم غربی تاریخ نگاران کتاب های زیادی نوشته اند و در این فصل تنها به ذکر دلایل نظامی فروپاشی این امپراتوری بسنده می شود. در ۴۵۱ شکست سنگین آتیلا روم را از خطر بزرگ نجات نداد بلکه اقوام ژرمن، فرانکی را از خطر جارو شدن به دست جنگاورانی خشن تر از خودشان نجات داد. اکنون آنها آماده در هم کوبیدن امپراتوری فرتوت روم بودند. دولاندن دربار سال های آخر امپراتوری روم چنین می نویسد:

«ماگزیم به تخت نشست ولی لیاقت اداره مملکت آن روزگار آشفته را نداشت... پس از وی اوتیوس از مردم گل امپراتور شد ولی چیزی نگذشت که ریسیمیر فرمانده رومی او را خلع و مازورین را به جای او به تخت گذاشت. وی مردی شایسته بود و خرابی های روم را برطرف کرد و پس از رفع حمله وندالها، ویزگوتها را در گل شکست داد اما ریسیمیر او را به قتل رساند... امپراتوری همچنان رو به ضعف می رفت و آخرین قسمت خاک خود را از دست می داد.»

در این زمان اقوام ویزگوت اسپانیا و جنوب غربی گل را در اختیار داشتند و بورگاندها نیز دره رن را متصرف بودند. شمال شرقی گل در اختیار فرانکی بود. در سال ۴۶۵ ریسیمیر، انتیموس را به امپراتوری پذیرفت. این مرد که از طرف امپراتوری روم شرقی پیشنهاد شده بود آخرین کسی بود که می توانست جلوی سقوط روم را بگیرد وی ابتدا با ناوگان خود به جنگ وندالها در جنوب مدیترانه رفت اما در نبرد آفریقا از وندال ها شکست خورد و در ۴۷۲ مجدداً ریسیمیر او را برکنار کرد و ادلی بریوس را برگزید. امپراتوری شرقی ۳ نفر دیگر را برای فرمانروایی بر روم فرستاد اما به نظر می رسید کار روم تمام است. در ۴۷۶ سربازان رومی به ریاست اوداکر قیام کردند و ناگهان امپراتوری عظیم روم دید که هیچ یابوری ندارد. گتھای غربی، باسکی، فرانکی، وندال ها، المانها و انگلوساکسونها و سوئدی ها ناگهان امپراتوری را قطعه قطعه کردند و ظرف ۱۵ سال جغرافیای اروپا شاهد حذف ۲ قدرت بزرگ و به وجود آمدن ده ها قدرت محلی شد. (۴۵۳ امپراتوری هون و ۴۷۶ امپراتوری روم) اما از نقطه نظر نظامی چرا روم و لژیون های عظیمش از بین رفتند؟

۳ دلیل عامل اصلی فروپاشی نظامی روم غربی بود.

- ۱- برتری عددی مهاجمان شمال بر لژیونهای رومی، ژرمن ها مرتب در حال افزایش بودند.
- ۲- قدرت رزمی نیروهای فرانک، ژرمن افزایش یافته بود گتھا با آخرین فنون سواره نظام آشنا شده بودند و سربازان ژرمن از شمشیرهایی با فولاد بسیار مقاوم بهره مند بودند.
- ۳- سپاه های رومی از مردان سرزمین های تسخیر شده تشکیل شده بود و آنها انگیزه ای (در این اواخر) برای کشتن هموطنان خود نداشتند.

۴- ورود هونها به صحنه نبردهای اروپا سبب شد تا ژرمن ها، فرانک ها، واندال ها، ویزگتها و گتهایی ببرند که امپراتوری روم غربی تا چه اندازه ای آسیب پذیر است. نتیجه فروپاشی روم: امپراتوری روم غربی پس از مواجه با فروپاشی، ناگهان خود را با ده ها ملیت جدید در اروپا و شمال آفریقا دید. جغرافیای اروپا در اینجا شکل می گیرد. در ۴۷۶ میلادی ناگهان اسلاوها، فرانک ها، المان ها، گت های غربی، ایتالیایی ها، بورگاندی ها، و ندال ها، بربرها، ساکسون ها، سوئدی ها، لمباردها و... هر کدام برای خود کشور مستقلی را ایجاد می کنند و هون ها نیز در شرق چند حکومت تشکیل می دهند. اکنون در دنیا فقط ۳ امپراتوری قدرتمند وجود دارد؛ چین، باخترزمین و روم شرقی. امپراتوری ساسانی با خیال راحت وقایع امپراتوری روم شرقی را تحت نظر دارد. ساسانیان اکنون می دانند که روم شرقی قدرت گذشته خود را ندارد چرا که از طرفی در زیر فشار فزاینده قدرت های متعدد و پراکنده اما جنگاور «غربی» است و از طرفی دیگر از لژیون های جنگنده غربی در نبردهای مشرق زمین خبری نیست.

جنگ های پونیک



کارتاژ (یونانی: Καρχηδών؛ گرفته شده از واژه فنیقی: قرت حدشت Kart-hadasht به معنای شهر نو؛ به عربی: قرطاج یا قرطاجه، به لاتین) (Carthago): به فرانسوی (Carthage) : نام شهری باستانی در شمال آفریقا -جایی که اکنون کشور تونس جای گرفته است- و تمدنی که با مرکزیت این شهر پدید آمد بود. جای این شهر در گوشه خاوری دریاچه تونس در امتداد مرکز شهر تونس کنونی بود. این شهر در اصل به دست کوچندگان فنیقی ساخته شده بود. این تمدن با چیرگی بر دریای مدیترانه و از راه بازرگانی نیرو و دارایی بسیاری را به دست آورد. تمدن کارتاز در سده های سوم و دوم پیش از زایش مسیح هم دوره و همورد جمهوری روم و در کشاکش با این دولت بر سر چیرگی بر مدیترانه باختری بود. این هموردی به سه دوره جنگ میان کارتاز و روم انجامید که به جنگ های کارتازی یا پونیک نامیده می شود. در همه این جنگ ها کارتاز شکست خورد و از نیرویش کاسته شد و باج های هنگفتی که برای کنار گذاشتن جنگ به روم پرداخت اقتصاد آنان را به سراشیب کشاند. سومین جنگ کارتازی به ویرانی شهر کارتاز انجامید و رومیان بازمانده سرزمین های کارتاز را به خاک خود چسبانند. کارتاز بر کرانه جنوبی مدیترانه، اسپانیا، برخی بخش های فرانسه و بسیاری از جزیره های مدیترانه از آن دسته بخش هایی از سیسیل چیره بود.

پیشینه: آویزه های کارتازی به ریخت مردی ریشو از سده های سوم و چهارم پیش از زایش مسیح کارتاز در ۸۱۴ (پیش از میلاد) به دست بازرگانان فنیقی برپا شده بود و تا سده ششم پیش از زایش با فنیقیه در پیوند بود. در این سده بخت النصر بابلی شهر صور در خاور مدیترانه را ویران کرد و از این زمان پیوند میان کارتاز و میهن گسست و کارتاز به گونه سرزمینی مستقل درآمد. این شهر به زودی از راه بازرگانی دریایی به دارایی بسیاری رسید و نیروی دریایی توانایی پدید آورد. یونانی ها شیوه فرمانروایی کارتازی ها را پلوتوکراسی یا داراسالاری می خوانند که اشاره به چیرگی بازرگانان در رده های کشور و اراده آنان بر سیاست های کارتاز داشت.

نخستین جنگ پونیک: نخستین جنگ میان دو همورد نیرومند کارتاز و روم بر سر چیرگی بر جزیره سیسیل بود. این جنگ بیست و چهار سال به درازا انجامید. این جنگ جنگی دریایی بود که ناوگان دریایی

دو کشور در آن به نبرد پرداختند. در این جنگ رومیان به ساخت پل‌های متحرکی که کشتی‌های ایشان را به کشتی‌های کارتاژی پیوند می‌داد توانستند بر هم‌اوردها برتری یابند. در جنگ میله از رشته جنگ های پونیک نخستین ناوگان دریایی کارتاژ نابود شد، کارتاژی‌ها به ناچار تن به آشتی دادند و سیسیل به دست روم افتاد.

دومین جنگ پونیک: بیست و سه سال پس از آن دوباره دو کشور این بار در اسپانیا و بر سر معدن‌های این کشور با هم روبه‌رو شدند. روم نیروهایی را از کوه‌های پیرنه گذراند که این سبب درگیری دو کشور شد. چند ماه پس از آن کارتاژ خواست تا شهر یونانی‌نشین ساگونه در کرانه خاوری اسپانیا را بگشاید، ولی مردمان این شهر از رومیان یاری خواستند و روم هم پذیرفت. ولی تا پیش از رسیدن رومیان ساگونه به دست کارتاژ افتاد. روم هم در پاسخ دو دسته بزرگ از نیروهایش را به خاک اصلی کارتاژ و اسپانیا فرستاد. ولی ناگهان خبر رسید که نیروهای کارتاژ با بهره‌برداری از فیل خود را به جلگه پو رسانده‌اند. سپاه کارتاژ به رهبری هانیبال پسر آمیلکار با پنجاه هزار سرباز پیاده و نه هزار سوار و سی و هفت فیل جنگی (آمار گوناگونی در دست‌است) از رشته‌کوه‌های آلپ گذشته و به سوی جنوب سرازیر شده‌بودند. آنان سپاهیان رومی را شکست داده و از رود تریبی گذشتند و شهر پلزانس را محاصره کردند و به سوی رم راهی شدند. سنای روم دو لشکر برای جلوگیری از پیشرفت هانیبال فرستاد که هر دو لشکر تار و مار شدند و فرماندهانشان کشته شدند. روم لشکری دیگر را به فرماندهی فابیوس ماکسیموس برای نبرد با هانیبال گسیل داشت. این سردار کارآموده با جنگ‌های پارتیزانی آسیب‌هایی به سپاه کارتاژ زد ولی از آنجا که پیروزی بزرگی به دست نمی‌آورد رومیان فابیوس ماکسیموس را برکنار کردند و سرداری جوان به نام واروس را به جنگ کارتاژی‌ها فرستادند. ولی این سردار نیز در ۲۱۶ (پیش از میلاد) در نبرد با هانیبال شکست بسیار بزرگی خورد و هفتاد هزار رومی در این جنگ کشته شدند. هانیبال پس از این پیروزی به سوی رم پیشروی نمود. وی از ایالت‌های دیگر روم خواست که برای رهایی از روم بدو بپیوندند ولی جز دو شهر کاپو و سیراکوس دیگر بخش‌های روم به پیمان همبستگی‌شان با رم وفادار ماندند. از دیگر سو هانیبال و سپاهش با کمی آذوقه روبه‌رو شدند و از کارتاژ یاری خواستند، ولی نیروی دریایی روم پیوند میان کارتاژ و سپاه هانیبال را گسسته‌بود و از اینرو سپاه او روبه‌کاستی می‌گذارد. سرانجام در ۲۰۲ (پیش از میلاد) روم توانست در زامای کارتاژی‌ها را به سختی شکست دهد. هانیبال به سوی صور پسنشست. وی به آسیای کوچک رفت و کوشید تا مقدونیه و سوریه را با خود همپیمان سازد، ولی در این کار ناکام ماند و روم بخش دریای اژه‌ای کارتاژ را نیز به چنگ آورد. هانیبال به ناچار دست به صلحی ننگین با روم زد و خود نیز در سال ۱۹۰ (پیش از میلاد) با خوردن زهر خودکشی کرد. از آن پس کارتاژ ناچار شد سال‌ها وامگذار روم باشد.

سومین جنگ پونیک: چهل سال پس از آن روم به کارتاژ لشکر کشید. کارتاژ سه‌سال پایداری نمود ولی سرانجام از برای بی‌خوراکی تسلیم شد. رومی‌ها بازمانده مردم کارتاژ را به بند کشیدند و به بردگی فروختند و شهر را به آتش کشیدند و با خاک یکسان کردند. این رویداد در ۱۴۶ (پیش از میلاد) رخ داد. کارتاژ زیر فرمان روم: ویلاهای رومی در کارتاژ نمک در روم باستان بسیار گران بود آنچنان که گاه مزد سرزبازان را با دادن نمک می‌پرداختند. زمین‌های شهر کارتاژ سرشار از نمک بود و رمیان با دستیابی به این سرزمین هم دشمن دیرینه خود را شکست داده‌بودند و هم به این اندوخته گران‌بهای نمک دست می‌یافتند و این دو دستاورد ارزش تبلیغی بسیاری داشت. با فروپاشی کارتاژ رومیان اوتیکا (در تونس کنونی) همپیمان خود در نبرد با کارتاژ را که به شهر کارتاژ هم نزدیک بود به جای کارتاژ مرکز سرزمین‌های زیر فرمان پیشین کارتاژ و بازدید بازگانی منطقه گذاردند.

در سده ۱ (پیش از میلاد) شهر نو کارتاژ در همان جای پیشین بازسازی شد و به زودی بزرگ‌ترین شهر بخش باختری امپراتوری روم گشت. شمار مردمان این شهر به پانصد هزار تن می‌رسید. این شهر مرکز بخش آفریقایی امپراتوری روم - که بخش حاصلخیز این امپراتوری هم شمرده می‌شد - بود. کارتاژ همچنین یکی از کانون‌های آغازین مسیحیت بود.

در سده پنجم میلادی گایزریک پادشاه وندال‌ها بر کارتاژ دست‌یازید و آن سامان را پایتخت خود نمود. سرانجام در سده ششم بیزانس توانست وندال‌ها را سر جایشان بنشانند. در زمان امپراتوری موریس کارتاژ یکی از دو استانداری بیزانس درآمد (دیگری راونا در ایتالیا کنونی)، این دو تنها سنگ‌های بازمانده بیزانس در باختر بودند. در آغاز سده هفتم ترسایب استاندار کارتاژ هراکلیوس ارمنی بود که امپراتور فوکاس را برانداخت. استانداری بیزانسی کارتاژ نتوانست در برابر تازش تازیان در سده هفتم میلادی پایداری کند. در ۶۹۸ (میلادی) حسن بن النعمان کارتاژ را تاراج و ویران ساخت همانگونه که رومیان در ۱۴۶ پیش از میلاد این بلا را بر سر شهر آوردند. عرب‌ها در آینده شهر تونس را جایگزین کارتاژ ساختند.

زبان: کارتاژیان به گویشی از زبان فنیقی به نام پونیک سخن می‌گفتند.
دین: دین کارتاژی‌ها از دین فنیقیان گرفته شده بود که دینی الهامی از نیروی فرایندهای طبیعی بود. آنان خدایان بسیاری را می‌پرستیدند که آشنایی ما امروز از جاینام‌هایی است که به نام ایشان نامگذاری شده بود.

شنبه، ۳۰ می ۲۰۰۹

توجه!

کاپی و نقل مطالب از «اصالت» صرف با کسب مجوز کتبی از «اصالت» مجاز است!

کلیه ی حقوق بر اساس قوانین کپی رایت محفوظ و متعلق به «اصالت» می باشد.

Esalat 2006©Copyright

www.esalat.org

www.esalat.org